

دامگه حادثه

حکیم صاحب! حکیم صاحب!

دست نیاز روستایانی که همه جهانگردان خارجی را پزشک می‌پنداشتند

مینو مبییدی | قصه جعبه تقلبی دارویی جهانگردانی را که به ایران می‌آمدند، شاید نشنیده باشید؛ جعبه‌ای کوچک که آنها میان بارونه خود می‌نهاد، همچون یک جعبه سرشار از داروهای شفابخش نگه می‌داشته‌اند. این جعبه کوچک، ابزار یاری‌رسانی آنها به ایرانیان به‌ویژه روستاییانی که شمار می‌آمد است که می‌پنداشتند هر جهانگردی که به ایران فراخوانده شده، حتماً پزشک بوده است؛ به سوی آنان هجوم آورده، پشت سر هم فریاد می‌زدند «حکیم‌صاحب! حکیم‌صاحب!» آنها بیمارشان را بر دوش می‌نهاد، به سوی کاروان جهانگردان می‌آمدند تا دوا و درمانی سودمند از آنان بگیرند. این روستاییان تنگدست و غمگین، هر مسافر غیرایرانی را طبیبی یاریگر و آگاه می‌دیدند و باور داشتند دست آنها شفاست. این صدای یاری‌خواهانه را لابه‌لای بسیاری سفرنامه‌های تاریخی می‌توان جست. سفرنامه پوششیدنا ماساهارو، دیپلمات و نخستین فرستاده ژاپنی به ایران، در روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار، از آن دسته است. او هنگام روایت رخدادهای سفر از پوشش‌ها تا اصفهان، از خانه‌های سخن می‌راند که در میانه راه در میان کتبل گرفته‌اند و صاحب‌خانه، با گشاده‌رویی خانه کوچک خود را که به لانه زنبور می‌مانسته است به کاروان ماساهارو و همراهانش داده است. آن مرد روستایی به رسم مهمان‌نوازی گوسفندی نیز پیش پای مهمانان قربانی می‌کند، اما پس از اندکی، این ماساهارو است که در پاسخ به مهمان‌نوازی، به یاری بیمارار روستا باید بشتابد «طولی نکشید که انبوهی از مردم روستا، که ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر می‌شدند، از روی کنجکاو و برای دیدن ما آمدند و دردمان حلقه زدند. جمعیت آنها پُرهای وهوی و قیافه‌ها ترس‌آور بود. دو سه مرد که هر کدامشان بیماری را به کول گرفته بودند نزدمان آمدند و برای مریضشان دوا و درمان می‌خواستند و بی‌دری صدا می‌زدند: حکیم‌صاحب! حکیم‌صاحب! آنها فکر می‌کردند که ما پزشک هستیم». ماساهارو البته ناخوشی‌ها را چنین منظرهایی را انتظار داشته است، زیرا یادآور می‌شود «از پوشش‌ها که حرکت می‌کردیم، آقایی هوش، بازرگان هلندی، گفت که برای روز پیشامد و برخورد با چنین وضعی بهتر است که جعبه دارویی برداریم. من از آقای هوتس پرسیدم که چه دارو همراه برداریم؟ او پاسخ داد: دارویی با خود ببرد که نه اثر و نه زیان داشته باشد و افزود: در راه سفرتان، روستاییان از شما دارو خواهند خواست و نمی‌توانید در خواستشان رد کنید. از سویی هم شما پزشک نیستید و راه درمان ناخوشی‌ها را نمی‌دانید پس بهتر است که دارویی بی‌اثر و بی‌ضرر به آنها بدهید تا رفع محظوراتان بشود و از دستشان خلاص شوید».

دانشجویان روزنامه‌خوان تاریخ‌معاصر

دانشجویان با وجود مسأله‌های روزمره و دغدغه‌هایی که مثلا برای برآوردن خوراک و خرید و تعمیر ابزارهای زندگی داشته‌اند، اما چرا باز درباره مسأله‌های سیاسی جامعه، آگاه‌تر، آسیب‌پذیرتر و منتقدتر از دیگر بخش‌ها به نظر می‌آمده، یا دست‌کم در تاریخ معاصر این‌گونه نمایانده شده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش زندگی، مشغولیت‌ها و علاقه‌مندی‌های روزمره دانشجویان را در تاریخ معاصر باید بازشناخت و به دنبال آنان راه یافت. روایت شده روی آوری دانشجویان به مطبوعات خواندن روزنامه‌ها نسبت به دیگر پدیدارهای فرهنگی بیشتر بوده است؛ آنان هر گاه بی‌حوصله و رها از درس و تعمیر شیر حمام خوابگاه و پختن خوراک لوبیا برای هم‌اتاقی‌ها می‌شدند، روزنامه می‌خوانده‌اند؛ روزنامه‌هایی که آنها را در بسیاری مسأله‌های جاری آگاه و نگران می‌کردند. قاسم صافی در کتاب «تحقیقی در زمینه کاربرد زمان فراغت دانشجویان دانشگاه تهران» که دستاورد پژوهشی به سال ۱۳۴۵ خورشیدی به‌شمار می‌آید، به همین مطبوعات در زمان‌های آزاد دانشجویان اشاره کرده است «بررسی سیر تطور انتشار مجلات روزنامه‌ها در دوره‌های مختلف گذشته تاکنون نشان می‌دهد که توسعه مجلات، گرایش به مطالعه مطالب مندرج در روزنامه‌ها به دلیل نیازمندی‌های روزمره تمام طبقات جامعه به‌ویژه جوانان و دانشجویان بیشتر شده است. به‌خصوص جرایدی که نقشی فوق‌العاده‌تر در تنویر افکار عمومی و دادن اطلاعات علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد. ...» در بررسی‌هایی که در این زمینه به عمل آمد، روشن شد که دانشجویان گرایشی شدید به مطالعه مطبوعات دارند. به‌طوری که ۸۷/۱۲ درصد کل پاسخگویان در یک روز غیر تعطیل از مطبوعات استفاده می‌کنند و هر نفر ۷۵ دقیقه مطالعه می‌نماید؛ یعنی بیش از نسبت بین دختران و پسران پاسخگوی یکسان بوده است». این هم‌بستگی روزمره دانشجویان با مطبوعات در تاریخ معاصر از چند دیدگاه درنگ‌آمیزی می‌نماید: از یکسو آنها را از مسأله‌ها و رخدادهای روز سیاسی و اجتماعی و همواره آگاه نگه می‌داشت، در بسیاری زمینه‌ها، واکنش‌های پیاپی آنها را در برابر مسأله‌ها و بحران‌های سیاسی در پی می‌آورد. است. از دیگر سو، نشان می‌دهد آن دانشجویان بیشتر می‌پسندیدند زمان‌های آزادشان را به مطالعه مطبوعاتی بگذرانند که در آن دوره بیش از هر رسانه دیگر از جنبه فکری امیدوارکننده بوده‌اند. صافی در این‌باره می‌نویسد «شهرستانی‌ها بیش از تهرانی‌ها از مطبوعات استفاده کرده‌اند. ...» گرایش شدید دانشجویان شهرستانی ساکن تهران شاید بدان علت بوده باشد که بیش از دانشجویان تهرانی به مطبوعات امیدوارند و نیز به علت رفع کمبودهایی که از خود می‌بینند، نیاز بیشتری به مطالعه احساس می‌کنند و از طرفی مطالعه مطبوعات برای دانشجویان تهرانی تقریباً عادی شده است و چون در اجتماع بزرگتری زندگی کرده‌اند و از امتیازات بیشتری برخوردار بوده‌اند، نیاز کمتری از خود احساس می‌کنند. اهمیت و نقش مطبوعات در زندگی بازمره دانشجویان اما آنجا بیشتر خود می‌نمایند که به دستاوردهای پژوهش قاسم صافی دربارۀ بهره‌گیری دانشجویان از سینما اشاره می‌آورد. میان این دو رسانه و پدیده مدرن مقایسه کنیم «تحقیقی که در این زمینه انجام شد، روشن کردید

آنچه‌بهنظر می‌آید بخشی

بزرگ‌اثر برهه‌های گوناگون زندگی دانشجویان ایرانی در تاریخ معاصر را در برمی‌گرفته، فرهنگی همچون دیگر بخش‌های گوناگون جامعه ایران، هم‌نشینی آنان با فقر بوده است. این پدیده و پیامدهای آن، که حتی گاه دانشجویان را به انصراف از درس خواندن می‌کشاند، در بسیاری از داده‌های تاریخی نمایان است

مطلبی، عاملی موثر در تنویر فکر و تغییر در رفتار

باشد». دانشجویان آن نسل، بی‌میلی به سینما را گویا با روی آوری به ورزش جبران کرده بودند. این پدیده را در هیجان‌های دانشجویان در هنگام مسابقات میان‌دانشگاهی می‌توان دید. جمشید صافقت کیس در خاطره‌های روزنامه‌اش به این مسأله در میان دانشجویان زمان خود در دهه ۳۰ خورشیدی اشاره کرده است؛ بر پایه روایت او، دانشجویان پرتالیزه هنگام برگزاری مسابقه‌های والیبال میان دانشجویان تیم‌های رشته‌های نساجی و منسوجات و مدرسه عالی بازرگانی، برای کاستن روحیه یکدیگر، ابزارهای تمسخرآمیز حرمان را می‌آوردند؛ بیل و کلنگ علیه هنر سرا، چرتکه علیه بازرگانی و کمان حلاجی و پنجه هم علیه نساجی. آنها همچنین شکلک کاپیتان تیم برق را روی مقوا کشیدند، با گذاردن لامپ و چراغ‌قوه، به گونه‌ای مسخره روشن و خاموش می‌کردند تا از روحیه تیم بری‌کندند.

کاوش در زیست روزمره دانشجویان در تاریخ معاصر ایران

اینیم، آنیم، چنینیم و چنانیم*

انسیم خلیلی |



حسین‌الدانشجویان و دانش‌آموزان در سالن‌های ایران (عکس: آرشوشیانیان، تهران، عصر قاجار)

واکنش‌های تاریخی دانشجویان اثر می‌گذاشته است.

هر چند البته برپایه این داده‌های پراکنده تاریخی درباره زندگی روزمره دانشجویان در تاریخ معاصر، رشته دانشگاهی تنها معیار داری درباره زیست روزمره، معیشت و دغدغه‌های دانشجویان در آن روزگار نمی‌تواند باشد. پژوهش میدانی امیر هوشنگ مهریار و رضا شاپوریان در میان دانشجویان دانشگاه پهلوی (شیراز کنونی) با نام «پژوهشی درباره مسائل و مشکلات دانشجویان ایران» که در بهار ۱۳۵۰ در مجله «خرد و کوشش» منتشر شده است، دستاوردی جالب در شناخت زیست دانشجویان ایرانی در تاریخ معاصر پیش‌روی می‌گذارد. آنها با مقایسه دستاوردهای این آزمون و پاسخ‌های دانشجویان به آن در مقایسه با نمونه همسان درباره دانشجویان آمریکایی، نتیجه گرفته بودند مسأله‌ها و دغدغه‌های دانشجویان ایرانی از دانشجویان آمریکایی بیشتر بوده است، به‌گونه‌ای زیستی دشوارتر داشته‌اند. این دو استاد دانشگاه در آغاز دهه ۵۰ خورشیدی به بهره‌گیری از داده‌های پژوهشی، نمایش جالب از گستره زیست اجتماعی ایرانیان در تاریخ معاصر ارائه داده‌اند که حتی تا امروز می‌تواند پیوستگی باید «جوانان کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، در مرحله‌ای انتقالی از تاریخ جامعه خود دارند. از خصوصیات عمده این مرحله انتقالی تغییر سریع سازمان اجتماعی، مدن‌معیاری‌های فزاینده فردی و جمعی تازه‌ای است که شاید به آسانی با زمینه‌های فکر و شخصیت فردی توقعات و داری‌های افراد مهم اطراف او سازگار نباشند و به ناچار به یک سلسله کشمکش‌های درونی شخصی و میان‌شخصی منجر گردد». آنچه به نظر می‌آید بخشی بزرگ از برهه‌های گوناگون زندگی دانشجویان ایرانی در تاریخ معاصر را در برمی‌گرفته، جز مسأله‌های فکری و فرهنگی، همچون دیگر بخش‌های گوناگون جامعه

وام‌های شرافتی ۱۵۰ تومانی

با گذر از این داده‌های پراکنده تاریخی، آنچه درباره زندگی روزمره دانشجویان از روایت علی‌اکبر سیاسی درمی‌یابیم، ما را با

سرگرمی‌هایی چون سینما

دانشجویان روبروی می‌کند که با وجود مشغله‌های درسی، ناچار بوده‌اند برای به‌زیست‌تر، بیشتر کارهای روزمره را خود انجام دهند، زیرا به نهاد دولتی یا پشتیبانی منظم چندان امید نداشته‌اند. شاید همین پدیده است که رفته‌رفته پدیده‌ای تشکل‌هایی دانشجویی را در پی می‌آورد. این تشکل‌ها از آرام‌آرام می‌پایند و بیشتر به دلیل وابستگی به اندیشه‌های و گروه‌های سیاسی در دانشگاه‌ها که گاه مورد توجه استامان دانشگاه نیز بودند، بیش از رویکرد اجتماعی، کارکردهای سیاسی می‌یافتند. روایت علی‌اکبر سیاسی در این‌میان نشان می‌دهد دانشجویان پارهای رفته‌تها به‌ویژه فنی، به دلیل مهارت‌ها همچنین نقش آفرینی‌ها در بهبود زیست روزمره هم‌دانشگاهیان، رفته‌رفته به گروه‌های عمل‌گرا در گسترتهای فراگیرتر از محفل‌های دانشجویی بدل شده‌اند. عباس عبدی، از کنشگران دانشجویی دهه ۵۰ خورشیدی درباره ویژگی‌های این دانشجویان در کتاب «جنبش دانشجویی پلی‌تکنیک تهران» می‌نویسد «متوسط سن دانشجویان در بدو ورود بالاتر از سن دیپلم بود، به معنای دیگر بانچه‌بهرت‌رواحیان‌فعال‌تر از دانشجویان دانشگاه‌های مشابه بودند. تحصیل در رشته مهندسی نیز به نوعی عملگرایی و فعال‌بودن را به‌عنوان یک خصمندی غالب میان دانشجویان رواج می‌داد». این داده‌ها نشان می‌دهد رشته دانشگاهی، در بسیاری از زمینه‌ها بر زیست روزمره، معیشت، حتی هنجارهای رفتاری و کنش‌ها و

می‌توان دید

وجود دارد که نشان می‌دهد شمایری از کارگران دانشگاهی در آن روزگار دغدغه زیست دانشجویان را داشته‌اند. روایتی از علی‌اکبر سیاسی درباره خاطره‌هایش از پایه‌گذاری شهرک دانشگاهی امیرآباد، نگرانی‌های چنان کسانی را درباره دشواری‌های زیست روزمره دانشجویان می‌نمایند «از روزی که به ریاست دانشگاه انتخاب شدم، یکی از آرزوهای قلبی‌ام ایجاد یک شهرک دانشگاهی بود. ...» ملاحظه‌وضع ناپهناجر بسیاری از دانشجویانی که از شهرستان‌ها می‌آمدند و ناچار بودند در مسافر‌خانه‌ها یا در جاهای نامناسب دیگر خانه کنند، این فکر را تقویت می‌کرد. «این نگرانی‌ها و نواندیشه‌ها سرانجام پیدایش بزرگترین کوی و زیستگاه دانشجویان ایرانی را در امیرآباد در پی آورد که البته یکی از مرکزهای اصلی کنش‌های اعتراضی آنها در تاریخ معاصر ایران شد. «بخشی از سرورده دانشجویان دانشگاه پلی‌تکنیک تهران که سال‌ها درباره خود در مسأله‌ها و میتینگ‌های خوانده، هم‌زمان باهای خود را بر زمین می‌کوبیدند.

پل فیروزه

خانه ایرانی؛ درون و بیرون

سفرنامه تاورنیه و سبک زندگی ایرانیان در خانه‌های قدیمی

خانه‌های آهک‌کالی شده ایرانی از گذشته‌های دور برای هر مسافری که به ایران می‌آمده، جذاب بوده است. اینها با دیوارهایی که در بیرون ساده و زمخت‌اند و منظره خوشی ندارند اما در خود، از نمادهایی زیبا از طبیعت، پرنده‌گان، گل‌ها، سبزه‌ها و مرغ‌زها پر شده‌اند، گویی تصویر آرمانی بهشت را فریاد می‌آورند؛ شاید از این‌رو که آن خانه‌ها هویت و خوی ایرانی‌ها را می‌نمایانده‌اند؛ ظاهری آرام و بی‌جذابت اما درونی رازانگیز و پرسخا! ژان‌تایست تاورنیه، جهانگرد فرانسوی که در زمان شاه‌عباس یکم صفوی به ایران آمد، نیز شیفته این جنبه‌اسرارآمیز خانه‌های ساده اما شگوهمند ایرانی شده است. پژوهشگران ارزش این جهانگرد بزرگ سده هفدهم میلادی را در شناساندن ایران به اروپایی‌ها به‌ویژه فرانسویان مهم دانسته‌اند. اوتروپ نوری در مقدمه بر «سفرنامه تاورنیه» یادآور شده است: «تاورنیه مطمئن‌ترین راهنما را بهتر از ایرانیان هم‌زمان خوش‌شناخته است، زیرا در شش سفر طولانی که به ایران آمده، با نظری دقیق نسبت به همه امور، از بزرگترین مسائل تا کوچکترین آنها توجه کرده و با صراحت و صداقت آنچه دیده و در اطرافش گذشته به رشته تحریر درآورده است.»

او البته اگر کمی پیش از دوره صفویه به ایران می‌آمد، شاید زیبایی‌های بناهای ایرانیان را این چنین نمی‌دید؛ زیرا در روزهایی که در ایران سر کرده، شگوه ایران به درجه بالای خود رسیده و هنر و صنعت ایرانی در گستره‌ای والا جای داشته، در دل زندگی روزمره ایرانیان نیز راه یافته بود. جهانگرد فرانسوی هنگام تماشای گچ‌بری‌ها و نقش‌نگارهای هنرمندان ایرانی بر در و دیوار خانه‌هایشان، از استادی و ذوق ایرانیان در صنعت تزیینات سخن می‌راند: «خانه‌ها از طرف بیرون به‌هیچ‌وجه نمایش و منظره خوشی ندارند اما از داخل خیلی تمیز و مزین هستند. دیوارها به انواع نقاشی‌ها و گل‌بوته و تصویر مرغ‌ها و حیوانات رنگ‌آمیزی شده‌اند و در این صنعت هم ایرانی‌ها سرشته دارند، خیلی خوششان می‌آید که اطلاق‌های کوچک زیاد با در و پنجره‌های متعدد داشته باشند و پنجره‌ها با گچ‌بری‌ها و اعلا و نازک‌کاری شده یا از چوب ساخته باشند، جاهای خالی آنها را با شیشه‌های بزرگ‌الوان بر می‌کنند و این‌ها شیشه‌کاری را اغلب در اطلاق‌هایی که تنها از منظر می‌کنند یا به آن چسبانده‌اند می‌نمایند به کار می‌برند.» تاورنیه از دیدن زیبایی‌های تزیینات این خانه‌ها بسیار لذت برده، از این‌رو پیچیدگی‌های آنها را نیز یادآور شده است: «وضع ساختن آنها نسبت به اول با گچ‌بری صورت‌گلدان و شاخ‌وبرگ و گل‌ها را می‌سازند و بعد شیشه‌ها به الوان طبیعی که با رنگ گل‌پرگ موافق باشد در میان آنها می‌اندازند و این شیشه‌های الوان در نظر خیلی‌اصنامزین می‌شوند».

جهانگرد فرانسوی از مصالح ساخت خانه‌های ایرانی نیز سخن می‌راند: «چون در ایران سنگ چوب خیلی کم است، تمام شهرها به استثنای چند خانه از خاک بنا شده‌اند، اما خاکش چسب و قوتی دارد که وقتی رسوبت دیده و نسج گرفت. ...» حالت سنگی پیدا می‌کند. «تاورنیه به نمای راسخ‌هاگلی در ساخت خانه‌های ایرانی نیز اشاره می‌کند: «پس از آن که دیوار را از خشت بالا بردند، روی آن کاهگل می‌مالند. ...» معایب و نامواری‌های آن را صاف می‌کنند و روی کاهگل آمیخته با رنگ سبزی و کتیرا کشیده آن قدر ماله می‌زنند که مثل مرمق برآم می‌شود. «نکته رنگ‌آمیز در روایت تاورنیه‌ها آن جاست که به طبقه‌بندی جامعه و نموده‌های آن در نمای بناها و خانه‌ها اشاره می‌کند: «فقرها به همان دیوار لخت اکتفا دارند یا فقط رنگ ازرانی به‌روی آن می‌مالند.» از چنین روایتی می‌توان دریافت نمای خانه‌ها از گذشته، سطح زندگی و معیشت ساکنان‌شان را می‌نمایانده است. تاورنیه پس از نمای خانه‌ها به بنای اندرونی می‌نگرد و نشانه‌های دیگر از دانشجویان اجتماعی را در پستی‌های خانه‌هایش می‌جوید؛ بنای سرپوشیده و ستون‌دار که «هیبت‌الی سی پای مربع فضای است که طرف کاشانه حوض پربای ساخته شده است که با یک فرش به کالی با زوبی حفاظت است و از پای دیوار تا کنار حوض را فرش می‌اندازند و در هر زاویه این سرپوشیده یک اطلاق کوچک برای نشستن بنا کرده‌اند و در پشت آن اطلاق بزرگی که از قالی و پشمی و پشمی فروش است که پارچه آن بسته به شأن و ثروت صاحب‌خانه گران و ارزان یا سبک یا سنگین است.» او اما یادآور می‌شود

نقشه همه خانه‌ها چه عیان چه فقیران، همین بوده است. «عمارت سلطنتی هم به همین نقشه است.» جهانگرد فرانسوی سپس از شش‌پایه‌هایش درباره اندرونی خانه‌های ایرانیان سخن می‌راند که اثاث‌های ساده‌تر دارند زیرا صاحب‌خانه‌ها میلمان قشنگ و عالی را در عمارت بیرونی می‌گذارند که میفشانند و خوی می‌پذیرند و «در اطلاق‌های حرم‌خانه اغلب مبل‌های متوسط را قرار می‌دهند به جهت این که کسی غیر از شوهرها داخل آن اطلاق نمی‌شود». او باز از میان دریافت‌هایش درباره خانه‌ها و خوی زیست ایرانیان در این خانه‌ها، به بخشی از مناسبات اجتماعی اشاره می‌کند که هم‌بستگی مهربانانه امیان مردم‌محله می‌نمایند: «ایرانی‌ها مثل همه مشرق‌زمینی‌ها تخت‌خواب و بستر مرتفع را نمی‌دانند چیست، وقتی که می‌خواهند بخوابند یک تشک یا لحاف دولا کرده روی زمین که با قالی مفروش است پهن کرده خود را امیان آن می‌چینند. در تابستان روی باهن‌زیر آسمانی می‌خوابند».